

ذهنیت تاریخی

به کلام درست اکثریت نزدیک به اتفاق همه نویسندگان مذکور، دموکراسی ذهنیتی درون‌زا در ایران نبوده بلکه سوغاتی است فرهنگی سیاسی اجتماعی که از غرب به ایران وارد شده است. شاید یکی از علل عمده پابوی نگرفتن دموکراسی در ایران همین امر باشد. با وجودی که بیش از یک صد سال از انقلاب مشروطیت می‌گذرد و یکی از اهداف بزرگ آن انقلاب بزرگ که ۱۲ سال قبل از انقلاب بلشویکی روسیه به وقوع پیوست محدود ساختن قدرت استبداد، مشارکت عامه مردم ایران در انتخاب مدیریت های کلان و تصمیم گیری های اجتماعی و سیاسی، نظارت بر قدرت اجرایی، قانونمند کردن تمامی مقررات و آیین نامه ها و قوانین و احکام دستگاه قضایی بود که لازمه مدنیت یک جامعه در حال پیشرفت بوده و مترادف با آرمان و آسایش دموکراسی خواهان آن زمان هم بود. نکته مهم و قابل توجه همین جا است. دموکراسی به لحاظ ذهنی و عینی و عملی در یونان و روم باستان موجودیت داشته و چندین قرن دولت شهرهای یونان به خصوص آتن با روش دموکراسی مستقیم اداره می‌گردیدند و کلمه

می‌سازند و در مدارس عالی تدریس می‌کنند. از جمله آثار ارسطو کتاب سیاحت او است که از انواع حکومت های آن روز جهان شرح میسوطی ارائه می‌دهد؛ از جمله حکومت دموکراسی که ارسطو آن را به حکومت نوده متعصب و جاهل متصف می‌کند. چون در یک گردهمایی دموکراتیک! در آتن اکثریت، رأی به محکومیت سقراط و اعدام او دادند و سقراط هم به آن گردن نهاد. ولی ارسطو حکومت مشروطه نخبگان را بهترین نوع حکومت می‌داند که آن هم نوعی دموکراسی خبرگان و اشراف و آزادگان محسوب می‌گردد. آموزش ها و نظرات و رفتارهای دموکراتیک یونانیان در کلیه سرزمین های تحت سلطه رم

به قولی هزار ساله یافته ولی در اندیشه دانشمندان و فرهیختگان هم چون آرزوی دست یافتنی حضور داشته و کم و بیش برای ایجاد آن کوشش می‌کردند. و پس از آغاز دوره رنسانس که به اواسط قرن پانزدهم میلادی بازمی‌گردد، تجدید حیات علمی، فرهنگی، هنری شامل مطالعه و تحقیق و مسائل فلسفی و اجتماعی و سیاسی هم می‌گردد. از جمله در درجه اول دانشمندان و متفکرین و سپس دانشجویان و شاگردان آنان و سرانجام اکثریت جامعه برای آغاز توسعه و رشد و پیشرفت جوامع خود می‌پذیرند که مشارکت عامه لازم است و این مشارکت نه تنها در بخش های اقتصادی، علمی و فرهنگی و آموزشی بلکه در زمینه سیاست که شامل

مدیریت و نحوه اعمال قدرت در جامعه می‌باشد هم موجه و ضروری است. بنابراین به وجود آمدن با تجدید حیات حکومت مردم یا حکومت عام موضوع پیدا می‌کند که بازگویی موجزتر از لفظ دموکراسی که ریشه یونانی دارد برای آن پیدا نمی‌گردد و شامل حکومتی می‌شود که اکثریت مردم در تصمیم گیری های اجتماعی، سیاسی کشور دخالت داشته باشند و در مقابل حکومت های اولیگارشسی، موناشرسی، اریستوکراسی و قرار می‌گیرد که قدرت حاکمه



دموکراسی درونی یا بیرونی؟

نظام الحین قهاری

دموکراسی به معنای حکومت مردم لفظ و روشی جا افتاده در عین و ذهن مردم آن سرزمین ها بوده است. حتی دولت روم باستان دارای مجلس سنا بوده که نمایندگان طبقات آزاد، اشراف و ملاکان و پیشه‌وران و روحانیون و نمایندگان سرزمین های اشغالی در آن شرکت می‌کردند. بعد از اشغال آتن به وسیله نیروهای نظامی رومی فرهنگ و تمدن

یونان به رم منتقل می‌گردد و برخلاف رسوم ناپسندگی که در شرق جایز بوده و کلیه آثار فرهنگی، هنری و اقتصادی ملل و دول مغلوب را نابود می‌ساختند، رومی‌ها نه تنها این قبیل آثار را از بین نمی‌برند بلکه در حفظ آنها کوشش فراوان می‌کنند. به عنوان مثال زمانی که آتن به وسیله سرداری به نام لوکولوس تسخیر می‌گردد (یک سده قبل از میلاد) دانشمندان و فلاسفه یونان از جمله تورانیون را به شهر رم می‌آورد و در رم سیمایی برجسته و مشهور می‌یابد و با کمک آندروونیکوس مدرس و سرپرست مکتب مشاه آتن کلیه آثار ارسطو و دیگر فلاسفه یونان که از دستبرد زمانه مصون مانده مدون می‌کنند و جامعه فرهنگی رومی را با عقاید و اندیشه های آن فلاسفه بزرگان از جمله ارسطو آشنا

نگارنده با داشتن سابقه چندین دهه مطالعه و تفکر و کوشندگی در مسائل اجتماعی و فرهنگی مواردی را که هر باره موانع رشد و توسعه دموکراسی در ایران عمده می‌دانم در این مقاله ارائه می‌کنم. هر چند فرهیختگانی که در شماره نخست آیین قلم فرسایی کرده‌اند از زوایای مختلف به دموکراسی و ضعف ریشه‌گیری مداوم آن در ایران پرداخته‌اند ولی به نظر می‌رسد بعضی موارد اولویت بیشتر داشته و اهمیت فراتری نسبت به دیگر موضوع ها داشته باشند.

باستان اشاعه و نفوذ می‌یابد که شامل بخش های وسیعی از اروپای غربی و شرقی امروز می‌گردد که بعدها کشورهای مختلف و دولت‌سلت های متعدد از آن به وجود آمدند. اما همواره فلسفه و تعالیم ارسطو در کلیه زمینه‌ها از جمله سیاست و کشورداری در آکادمی های آنها و کلیساها مطالعه و تدریس می‌گردید و پیشوایان کلیسای مسیحی فلسفه دینی خود را با تلفیق تعالیم انجیل و فلسفه اسکولاستیک به وجود آوردند و چندین قرن آن را تدریس می‌کردند. به هر حال به طور خلاصه دموکراسی و قانونمندی در اروپا در اشکال مختلف سابقه سه هزار ساله داشته در ذهن مردم آن قاره نهادینه شده بود. هر چند گام به گام از چندین قرن حتی

در دست یک نفر با اختیار تعیین جانشین یا گروه معدودی از طبقات اشراف مرفه و دارای عنوان خانوادگی و مقام ثروت های کلان بوده است. بعدها که مسأله دلیل هستی انسان یعنی تفکر او مطرح شد برای تفکر و رشد آن به عنوان نیروی بالنده در انسان ضرورت آزادی مطرح می‌گردد. دوران مدرنیته آغاز شد و انسان در اذهان پویای مردم کشورهای اروپایی موجودی متفکر، آزاد، آگاه و دارای قدرت انتخاب و تصمیم گیری تجلی کرد. بالطبع دخالت عامه مردم در مدیریت جامعه به صورت انگیزه و ذهنیتی فراگیر درآمد و کاملاً نهادینه گردید.

حال برمی‌گردیم به سرزمین خودمان ایران که هیچگاه در گذشته دور و در دوران باستان، موضوع حکومت مردم مطرح نبوده، حتی خشایار شاه دولت شهرهای یونانی را که هر چند سال یک بار رهبران سیاسی شهر با آرای مردم باید جای خود را به دیگران بدهند و هیچ کام مقام ثابتی نداشته‌اند به سخره می‌گیرد. در مورد کورش که به فرمان آزادی بردگان و ایجاد اتحاد بین اقوام مختلف ایرانی و تساهلی که نسبت به ادیان مختلف داشته معروف است

همان طور که
موفقیت در هر کاری کوشش
و فداکاری مستمر
و پیوسته می خواهد
کسب و تفویض قدرت مطلقه
به مردم و
تأمین دموکراسی هم
نیاز به فداکاری فراوان
دارد

خود را دارای فره ایزدی می داند که از سوی اهورامزدا به او تفویض گردیده است و اقدام بزرگ سیاسی او وحدت سرزمین ایران و ایجاد امنیت و آرامش در کشور است. از آن زمان موضوع رهبر ناجی و دارای فره ایزدی در اذهان مردم ایران جایگاه دائمی و پایدار پیدا می کند. و چون به سبب موقعیت جغرافیایی این سرزمین و هوای معتدل و وجود وفور نعمات طبیعی که در آن وجود داشته مورد نظر بیگانگان قرار گرفته و همواره در خطر تهاجمی دائمی سرداران و سربازانی بوده است که از غرب و شرق و شمال و جنوب به تصرف تمام یا بخشی از آن چشم داشتند. به علاوه در داخل کشور هم اقوام و قبایل متعددی زندگی می کردند که هر گاه فرصت می یافتند و همسایگان خود را ضعیف می پنداشتند درصدد گسترش سرزمین های زیرکشت و دامداری و منافع آب خود برمی آمدند و یا به غارت ثروت همسایگان می اندیشیدند. بنابراین برای ساکنان سرزمینی که از بدو تاریخ مدون تاکنون حداقل هشت بار توفان های جهانگشایی اقوام مهاجم را از سر گذرانده یا همواره در خطر درگیری های داخلی بوده و به قول یکی از مورخین هر ۹ سال یک بار گرفتار جنگ و جدال داخلی یا خارجی می گردیده است، امنیت و آرامش بر هر چیز دیگری اولویت پیدا می کند و فرصتی برای اندیشیدن برای دموکراسی و دخالت در امور حکومت و رشته کارها را به دست گرفتن پیدا نمی گردد. غالب است که همواره در نهایت افرادی یافت می شدند که به دفع شر و خطر از سر مردم بی پناه ایران چه به صورت منطقه ای و چه به صورت کامل به کمک توان مالی و نیروی انسانی که گردآوری کرده بودند می پرداختند و به عنوان نجات بخش معرفی می گردیدند و تا مدتی به ظاهر امنیت و آرامشی در این سرزمین به وجود می آوردند که به جای خود بسیار خشن و سرکوبگرانه بوده و هر گونه نغمه مخالف را در سینه خفه می کردند چه رسد به این که امکان دخالت به عامه مردم در مدیریت جامعه و انتخاب مسؤولان داده شود. غالب آن که همه به این ظاهر نجات بخشان با تبلیغات و سخنان فریبنده، خود را فرستاده خدا می دانستند و دارای فره ایزدی می باشند و کسی نباید بر کار آنها خرده بگیرد یا نظارت کند. چون خدا که فرمان حکومت به دست او داده خود ناظر خواهد بود (مرا داد فرمود و خود داور است).

در عهد دولت پنج قرنه ساسانی، فره ایزدی در دست روحانیون زرتشتی که مؤسس و نگهدارنده این سلسله بودند قرار می گیرد و به پشتیبانی دولت برخاسته مملعه ای قدرت مند به وجود می آوردند که هم قدرت توان گردآوری مال و سرباز در روی زمین را دارند و هم مورد حمایت نیروهای غیبی و اهورایی هستند. این روال بعد از آمدن اعراب به ایران ادامه می یابد و خلفای اموی و عباسی راه و روش ساسانیان را تقلید می کنند. همگی خود را امیرالمومنین خطاب می کنند و قدرت اسلام را پشتیبان خود قرار می دهند و خود را مورد حمایت الهی قلمداد می نمایند و این ذهنیت را در اندیشه های مسلمانان

سرزمین های تحت سلطه به وجود می آورند که حکومت موهبتی الهی و باید بدون گفت و گو از آن اطاعت کرد و اگر هم حکومت ظالم و ناسالم است باید منتظر منجی بود که از سوی خدای روزی اذن قیام می گیرد و دنیا را پراز عدل و داد می کند. بالطبع ضرورتی هم ندارد ما برای کمک با او خود را آماده کنیم ادر حالی که این ذهنیت با ذهنیت تاریخی و برجای مانده دموکراسی و داشتن مجالس شورا و سنادر اروپا که در دوره رنسانس مجدداً مطرح و تازه می گردد یک صدو هشتاد درجه اختلاف دارد. البته در دهه های اخیر موضوع رنسانس اسلامی از قلم و زبان برخی نویسندگان شنیده و گفته شده ولی حداقل برای من در همان محدوده مفاهیم زیبا باقی مانده، مصادیق بارز و قابل اجرا و الگویی ارائه نگردیده یا حداقل من نمی دانم.

اعتقاد به منجی از پشتیبانی مثبت و منفی یا سلبی و ایجابی بسیار محکم و در عین حال ساده برخوردار است. اعتقاد مثبت آن خرجی ندارد فقط باید امید داشت و سیاست صبر و انتظار را در پیش گرفت. در مقابل برای اعتقاد منفی آن بهای سنگینی باید داد و تهمت ارتداد و مهدورالدمی و واجب القتل بودن را به جان خرید. هیچ راهی بهتر برای نهادینه کردن یک ایده نیست چون جنبه ایجابی آن بی خرج و جنبه سلبی با ادامه وجود و هستی انسان به شدت منافات دارد. بالطبع منجی وقتی حضور پیدا کند آنچه لازم است انجام خواهد داد و آیینی به وجود

اعتقاد به منجی از پشتیبانی مثبت و منفی یا سلبی و ایجابی بسیار محکم و در عین حال ساده برخوردار است
اعتقاد مثبت آن خرجی ندارد فقط باید امید داشت و سیاست صبر و انتظار را در پیش گرفت
در مقابل برای اعتقاد منفی آن بهای سنگینی باید داد و تهمت ارتداد و مهدورالدمی و واجب القتل بودن را به جان خرید

می آورد که کلیه آیین ها و روش های اجتماعی و فردی را پشت سر خواهد گذاشت و بالطبع با شیوه دموکراسی که خاص جوامع پراز تضاد و ضعف لیبرالی است سازگاری نخواهد داشت. البته معتقدان به منجی می گویند: جامعه ای به وجود خواهد آورد که همه در صلح و عدالت و رفاه زیست کنند. بنابراین کوشندگی کنونی ما ضرورت ندارد. فرم مدرن این ذهنیت به خصوص در بین تحصیلکرده ها آن است که سرنوشت ما را در جایی دیگر تعیین می کنند. هر چقدر هم که ما کوشش کنیم بی فایده است. تصمیماتی که دیگران گرفته اند اجرا می گردد. اراده و تصمیم ملت ما تأثیری ندارد. این تفکر نابجا سبب گردیده نه تنها برای حاکمیت مردم کوششی به عمل نیاید و یادز امور اجتماعی مشارکتی انجام نشود بلکه برای هر تحولی چشم امید به بیگانگان و خارج از کشور داشته باشند. بدون آن که توجه داشته باشند بیگانه هیچگاه در فکر و اندیشه رفاه ما نیست بلکه فقط به منافع خود می اندیشد و ملت ها تنها باید به کوشش و فداکاری های خود متکی باشند.

کوشندگی

قدرت دنیوی که شامل برتری و فرماندهی به زیردستان است چنان حلاوت توانبخش و مجذوب کننده ای دارد که کمتر کسی پیدا می شود که مانند علی (ع) آن را از وصله ای که بر کفین رجوع می زند بی ارزش تر بداند. آنچه تاریخ گواهی می دهد در این منطقه هیچ گاه

هیچ قدرتمندی بدون مقاومت تا حد امکان و برخورد خشونت آمیز و خونبار آماده نبوده است که جای خود را در اختیار دیگری بگذارد و یا از قدرتش سرسوزنی کاسته گردد و یا محدود شود. در جریان تعمیم دموکراسی هم که عمدتاً تفویض اختیارات قدرت مطلقه به مردم و قانونمندی جامعه سر آغاز آن است در سابقه تاریخی ایران چه در دوران مشروطیت و چه در انقلاب ۱۳۵۷ شاهد خشونت بازنهترین صحنه هایی بودیم که قدرت های استبدادی علیه مردم به پا خاسته صورت می دادند و سرانجام که ملت ایران با فداکاری ها و جانفشانی های فراوان به پیروزی می رسید قدرت و روحیه استبدادی کاملاً از بین نمی رفت بلکه حالت دگردیسی به خود می گرفت و در زمانی نه چندان دوز و با چهره دیگری حتی فریبنده تر ظهور می یافت و به تدریج به محدود کردن اختیارات و امتیازاتی که مردم در تعیین و انتخاب قانونگذاران و مدیریت های اجرایی به دست آورده بودند می پرداخت و تصمیم گیری ها و تعیین مسؤولان و حتی انتخاب نمایندگان را به انجای مختلف خود به دست می گرفت و هر چند ظاهر یک دموکراسی باسهمه ای برقرار بود. دلیل عمده این امر آن است همان طور که موفقیت در هر کاری کوشش و فداکاری مستمر و پیوسته می خواهد، کسب و تفویض قدرت مطلقه به مردم و تأمین دموکراسی هم نیاز به فداکاری فراوان دارد. البته ممکن است گفته شود مردم ایران برای مقابله و حذف قدرت های استبدادی همیشه بیشترین فداکاری ها و از خودگذشتگی های مالی و جانی را کرده اند و به پیروزی هم رسیده اند؛ ولی باید در پاسخ گفت که این فداکاری ها باید مستمر و باهوشیاری باشد. چون حفظ دستاوردهای پر بها از کسب آن به مراتب دشوارتر و ضروری تر است والا به سرعت با ترندهای کسانی که تمایل به ظهور روحیه استبدادی دارند و با فرهنگ و ذهنیت قدرت طلبی که هنوز در ذهن اکثریت شهروندان وجود دارد به سادگی امکان دارد دستاوردهای گرانبهائی از دست برود و قدرت اعمال حاکمیت از مردم بپا خاسته سلب و در اختیار یک یا چند نفر قرار گیرد. بنابراین همانطور که هر کس برای تأمین مسکن به هر دری می زند، با پس اندازی که از محل درآمد خود انجام داده و با قرض و وام و فروش اثاثیه به تهیه خانه ای اقدام می کند و در حفظ و نگهداری و خلاصه مدیریت آن سخت می کوشد، در کسب دموکراسی هم همین روش را باید به کار برد یعنی از آنچه که برای اعمال حاکمیت و مالکیت عام بر جامعه و کشور انجام شده و به سختی به پیروزی رسیده باید محافظت کرد و نگذاشت کوچک ترین لطمه ای به آن وارد آید و هر کس بخواهد به حقی که تا به حال پایمال می گردیده و اکنون به دست آمده خدشه ای وارد نماید، با همان معیارها و مقدارهای کمی و کیفی پیشین فداکاری کرده جلوی آن را گرفت. به طور خلاصه تنها به کسب حاکمیت ملت اکتفا نکرد بلکه در حفظ دائمی این کالای معنوی و مادی با ارزش که با هیچ چیز قابل مقایسه نیست کوشا بود و حفظ این دستاورد گرانبهائی پدران در

قدرت دنیوی

که شامل برتری و فرماندهی به زیردستان است چنان حلاوت

توانبخش و مجذوب کننده ای دارد که کمتر کسی پیدا می شود که مانند علی (ع) آن را از وصله ای که بر کفین خود می زند بی ارزش تر بداند

نسل های بعد هم باید به همان شدت و توان ادامه یابد و از این موهبتی که پدران ما با فداکاری فراوان از قدرت های استبدادی کسب کرده اند همچون میراث گرانبهایی محافظت کرد و آن را از دستبرد قدرت طلبان در کمین نشسته مصون و محفوظ داشت. حال ملاحظه فرمایید چقدر ساده اندیشی است که در بعضی از دوره های انتخاباتی قبل و بعد از انقلاب اکثریت مردم از سوی روشنفکران و سیاسیون به نام تشویق می گردند در انتخابات شرکت نمایند و از دادن رأی که گام نخست در حضور در صحنه و حاکمیت ملت در انتخاب قانونگذاران و مسؤولان اجرایی است اجتناب کنند. اگر خیلی ساده تر بیان کنیم یعنی میراث گرانبهایی که به آن اشاره شد و دستی تقدیم قدرت طلبان استبدادگر می کنیم که خودشان به جای ما تصمیم بگیرند! آنها هم که از خدا خواسته کار خود را پیش می برند. اینک روشن گردیده که قدرتمندان یک تاز به ظاهر انتخاباتی برپا می کنند اما به انحاء مختلف مستقیم یا غیر مستقیم سعی می کنند از رأی دادن افراد آگاه و روشن جامعه جلوگیری کنند. هر چند ظاهراً چنین چیزی را به زبان نمی آورند اما موانع متعددی می تراشند که کاندیداهای ناهماهنگ با خودشان نتوانند پیروز شوند. از جمله وادار کردن مردم به عدم شرکت در انتخابات در حالی که وظیفه همه شهروندان یک جامعه آن است که مجدانه در انتخابات حضور پیدا کنند. اگر موانعی به وجود آمده از راه های متعارف و حقوق قانونی که دارند با سعی فراوان آن را بر طرف کنند. بعد هم از رأی خود که بالاترین ارزش را دارد محافظت کنند و بعد از حضور نمایندگان منتخب در مجلس محافظت از رأی خود را به صورت نظارت بر کار نمایندگان و آگاهی کامل از طرح ها و قوانینی که مجلس مطرح و تصویب می گردد در آورند و به علاوه از نمایندگان خود پشتیبانی نمایند و هر گاه موانعی بر سر راه انجام وظایف آنان به وجود آمد به کمک آنان بشتابند و از راه های متداول قانونی آنها را بر طرف کنند و همواره اتحاد و همراهی و همکاری خود را با آنان حفظ نمایند. (به نظر اینجانب شایسته است بحث های مبسوطی پیرامون صیانت و حفاظت و تکامل مستمر رأی دادن و نحوه حمایت از متخین از سوی کارشناسان به عمل آید) اما همین قدر به طور خلاصه معروض می دارد که اگر پیگیری مستمر و حفاظت و نظارت دائم در آرای که در انتخابات به صندوق ها ریخته شده به عمل نیاید هر چند انتخابات سالم انجام شود و نتیجه رأی گیری آرای کامل و بدون خدشه اعلام گردد جنبش ها و خیزش هایی مثل دوم خرداد ۷۶ به قول شاملو فقط به صورت بی قراری هایی جلوه می کند که انتظارات سرگرفته و امیدهای برآورده نشده تاریخی از نقطه ای به صورت جهشی بروز می کند و بلافاصله پس از تخلیه نیروی فشار به درجه فوق تحمل و سرریز سوپاپ رسیده فروکش می نماید. یک مثال تاریخی در دوره هفتم دوران مشروطیت که رضاخان خواب قدرت یابی بلامانع چندین ده سال را می دید، صندوق های آرای تهران دستکاری گردید و کلیه رأی هایی که به صندوق ها ریخته شده بود با نام های مورد نظر مستبد تازه به قدرت رسیده جابجا شد. سرانجام که کلیه آرا قلابی خوانده شد و افراد مورد نظر از صندوق ها سر بر آوردند. مرحوم مدرس به رئیس انجمن نظارت اعتراض کرد و پرسید یک رأی خودم کجا است؟ چرا خوانده نشد؟ یا همین کلام قلابی و فرمایشی بودن آن انتخابات را در آن زمان و سال های بعد اثبات کرد. حال اگر همه کسانی که در رأی گیری شرکت کرده بودند و از مسؤولان انتخابات تقاضای خواندن آرایشان را می کردند آیا استبداد در حال رشد رضاخانی می توانست به آسانی دست به آن انتخاباتی فرمایشی و قلابی و تحکیم قدرت

**شواهد تاریخی
رشد دموکراسی هم در
اروپا دلیلی است بر ضرورت
حمایت مستمر از دموکراسی
و احقاق حقوق مردم
در تعیین برنامه های اقتصادی
سیاسی، اجتماعی شهر و سرزمینی که
در آن زندگی می کنند**

خود بزند؟ مسلماً خیر، یا به مراتب مشکل تر می گردید. مثال دیگر؛ در دوم خرداد ۷۶ مردم ایران مجذوب سخنان شیوا و شیرین و شخصیت والا و دلپذیر آقای خاتمی گردیدند و با اکثریت چشمگیری در رأی دادن شرکت کردند. ولی تقریباً به همین مرحله اکتفا کردند. اگر حمایت عامه مردم از صورت بالقوه به شکل بالفعل و مستمر درمی آمد و به صورت نهادهای مدنی مردمی جلوه گر می شد مسلماً رئیس جمهور در هر ۹ روز یا یک توطئه و دسیسه روبه رو نمی گردید و جنبش اصلاحات را به مراتب سریع تر و صحیح تر پیش می برد. یا اگر نمایندگان اصلاح طلب مجلس ششم با حضور گسترده و بی وقفه مردمی که به آنها رأی داده بودند پشتیبانی می شدند با اطمینان کامل می توان اذعان داشت که در تصویب طرح ها و قوانین و پیشنهاداتشان به مراتب موفق تر می گردیدند.

شواهد تاریخی رشد دموکراسی هم در اروپا دلیلی است بر ضرورت حمایت مستمر از دموکراسی و احقاق حقوق مردم در تعیین برنامه های اقتصادی-سیاسی-اجتماعی شهر و سرزمینی که در آن زندگی می کنند. در یونان هم بارها شهر دولت ها با همان دموکراسی ابتدایی، مستقیم توسط زورمداران مورد تهدید و تحدید قرار گرفته ولی هر بار با کوشش مردم اعاده گردیده از جمله قبل از سقراط اسپارت ها به مدت سی سال حکومت جباران را بر آتن و دیگر شهرهای یونان تحمیل کردند ولی مردم آتن طی مبارزه پایداری و در نبردی بی امان که سقراط هم در آن شرکت داشت دست جباران را از سرزمین خود کوتاه کرده دموکراسی مستقیم را دوباره برقرار می سازند.

بعد از رنسانس و با پیشرفت مدرنیته که دوباره موضوع حاکمیت عامه مردم مطرح می گردد. مردم کشورهای اروپایی ابتدا در اندیشه برقراری دموکراسی مستقیم بوده اند. ولی به دلیل افزایش جمعیت و دوری راه ها و موانع دیگر مشارکت عامه مردم در تصمیم گیری ها به صورت انتخاب نمایندگان مطرح می گردد با عنوان دموکراسی غیر مستقیم که حکومتی است بر مبنای نمایندگی با حق فردی همگانی، تفکیک قوا و آزادی سیاسی و اقتصادی که رقابت نیروهای متفاوت در جامعه را امکان پذیر می سازد و امکان جابجایی نمایندگان منتخب و مسؤولان اجرایی با انتخابات دوره ای در کشور هم فراهم می گردد. ولی مگر همه این حقوق و

اگر پیگیری مستمر و حفاظت و نظارت دائم در آرای که در انتخابات به صندوق ها ریخته شده به عمل نیاید هر چند انتخابات سالم انجام شود و نتیجه رأی گیری آرای کامل و بدون خدشه اعلام گردد جنبش ها و خیزش هایی مثل دوم خرداد ۷۶ به قول شاملو فقط به صورت بی قراری هایی جلوه می کند که انتظارات سرگرفته و امیدهای برآورده نشده تاریخی از نقطه ای به صورت جهشی بروز می کند

امکانات به آسانی به دست آمد؟ کسب هر یک از حقوق فوق به وسیله ملت مستلزم ده ها سال و حتی چند قرن کوشش و فعالیت مستمر و مداوم مردم در مقابل قدرت طلبان بکه تاز و خودکامه بود که توان ملت را تنها در چارچوب حمایت بی چون و چرا از خود می خواستند. لذا گسترش دموکراسی از آغاز تا آنچه که امروز وجود دارد و تازه بدون نقص نیست مراحل فراز و نشیب زیادی را پشت سر گذاشته ولی هنوز باید راه تکاملی خود را سال های طولانی بپیماید تا مورد پسند واقعی همه مردم جهان قرار گیرد.

سیر تکاملی مجالس مقننه در غرب

نخستین مجالسی که با شرکت نمایندگان منتخب در اروپا تشکیل می گردید از لحاظ اختیار قانونگذاری و نظارت بر قوای اجرایی و محدود کردن قدرت موناخ بسیار ضعیف بود بیشتر جنبه مشورتی داشت حتی دولت یا شاه هر موقع صلاح خود می دانست آن را منحل می کرد و نمایندگان هم با رأی همه مردم انتخاب نمی شدند. تنها مردانی حق رأی داشتند که سابقه طولانی سکونت در یک شهر را داشتند و مالک زمین و سرمایه به حد کافی بودند و یا مالیات خود را در سقف تعیین شده پرداخت کرده بودند و بیش از چهل سال سن داشتند. حتی مجلس کنواسیون اول فرانسه بعد از انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ که همه اقشار مردم در انتخاب نمایندگان آن شرکت کرده بودند بیش از سه سال دوام نیاورد و مجدداً در زمان ناپلئون اول به صورت یک مجلس مشورتی با شرایط محدود برای کاندیداها و رأی دهندگان درآمد و این وضع تا بیش از یک صد سال ادامه یافت و جامعه فرانسه بیش از سه بار انقلاب های دیگری را پشت سر گذاشت تا پس از شکست کمون پاریس در ۱۸۷۱ به حکومت جمهوری دست یافت و حق رأی به همه مردان بالای ۲۰ سال داده شد و نمایندگان مردم قدرت بیشتری در نظارت بر کار دولت و انتخاب اعضای قوه اجرایی و طرح و تصویب قوانین یافتند و تا بعد از جنگ جهانی اول در هیچ کشوری که مجالس مقننه وجود داشت زنان حق رأی و نمایندگی را نداشتند. حتی در انگلستان که یکی دو قرن قبل دارای مجالس دوگانه نمایندگان و اعیان شده بود.

از آغاز قرن بیستم، سیستم پارلمانی و مشارکت مردم و نظارت کامل بر تصویب و اجرای قوانین و نحوه کار مسؤولان توسط نمایندگان منتخب توسعه بیشتری یافت. با قدرت و قوت گرفتن نهادهای مدنی مانند اتحادیه ها، سندیکاهای، انجمن ها و احزاب، اقتدار مردمی مجالس افزایش یافت و فرد آحاد ملت ها با حقوق قانونی، مدنی و انسانی خود آشنا شدند و در مورد مشارکت در امور اجتماعی احساس مسؤولیت بیشتری کردند و حتی دموکراسی سیاسی را بدون داشتن رفاه نسبی عام در امور اقتصادی، آموزشی، بهداشتی و بهزیستی بی محتوا دانستند و جهت به وجود آمدن نوعی دموکراسی به صفت راهی که همراه تعدیل اقتصادی بود کوشش های فراوانی کردند. حتی سوسیالیست ها و مارکسیست ها، دموکراسی را بدون ایجاد تعادل ثروت و تعمیم عدالت اجتماعی بی مسمی دانستند. صرف نظر از آن که رژیم های توتالیتری به وجود آمدند که به بهانه ایجاد سوسیالیسم و رفاه همگانی جلوی دموکراسی را گرفتند و شرایط بسیار خفقان آوری بر ملت های خود تحمیل کردند و جلوی هر گونه پیشرفت و آزادی و رشد انسانی را گرفتند. تازه به رفاه اقتصادی هم که وعده داده بودند نرسیدند، ولی به هر حال در جامعه ای که فقر و گرسنگی عومیت داشته باشد و هر کس برای سیر کردن خود و خانواده اش مجبور باشد به هر دری بزند، دموکراسی و ایده مشارکت مسؤلانه و آگاهانه در انتخاب

بی قانونی را در نهاد دارد، فرهنگ مدنی شهری را محور می پوشاند. این عوامل و دلایل متعدد دیگر سبب می گردد هیچگاه جامعه ثابت در ایران تشکیل نگردد و به قول جامعه شناسان (جامعه در حال گذار) باشد که باز به تأیید آنان بیش از یک صد سال طول کشیده است. به نظر من وقتی اجتماعی به این حال بیمارگونه مبتلا گردد و هیچگاه علاقه و وجدان اجتماعی در تک تک افراد به وجود نیاید که خود را ملزم به رعایت قانونی و حقوق مدنی خویش و دیگران بدانند دیگر نام جامعه بدان نمی توان نهاد، بلکه اجتماعی است در هم گوریده که هر کس به فکر تأمین زندگی خویش و حفظ محدوده خانواده خود در داخل یک چهار دیواری به نام خانه است و به خارج از آن نه می اندیشد و نه نسبت به خارج از منزل خود احساس مسؤلیت و وظیفه می نماید، هر کس سعی دارد گلیم خویش را از گرداب درآورد.

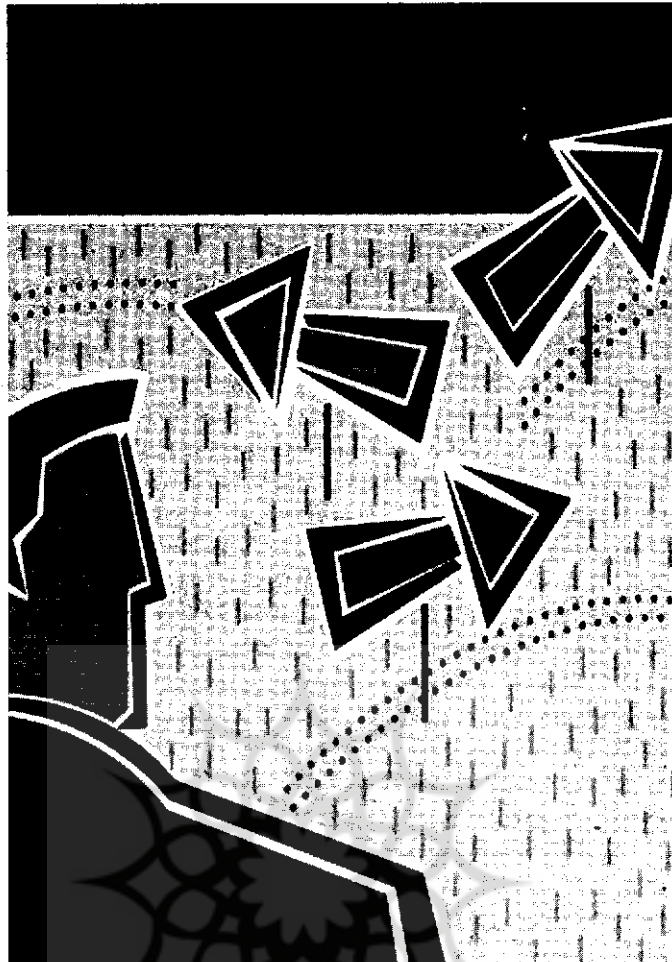
حال اگر در کنار این روند مهاجرت به شهرهای بزرگ و تهران تمایل شدید جوانان و تحصیل کرده های کشور به مهاجرت به خارج را قرار دهیم، دیگر نظریه اجماع ناثباتمان تکمیل خواهد گردید. چون کسانی که قصد فرار از محیطی دارند و ایده شان مهاجرت به جامعه یا کشور دیگر است، هیچگاه احساس مسؤلیت و تمایل به اصلاح نابسامانی ها یا دخالت در انتخاب نمایندگان و مدیران اجرایی و نظارت بر عملکرد آنان نخواهند کرد. مهاجران نسبت

به حفظ سلامتی و بهداشت جامعه و سالم نگه داشتن محیط زیست بی اعتنا بوده حتی در تخریب و نابودی آن کوشا هستند.

در چنین اجتماعی که شهروندان آن نامسئولانه زیست می کنند هیچگاه مدنیت و نهادهای وابسته و قانونمند و رعایت آن توسط فرد فرد افراد یا نمی گیرد. چه رسد به این که به دموکراسی های پیشرفته که آرزوی هر انسانی متمم است بخواهد برتند. قانون شکنی و قانون گذاری و رعایت ضوابط و روابط آن نیاز به تثبیت جامعه و زمان طولانی دارد که فعلاً ما فاقد آنیم. در حالی که معیارهای قانونی در کشورهایی که دموکراسی روش حکومتی آنان است سابقه چند هزار ساله دارد که در دو قرن اخیر به نفع عامه مردم و با کوشش خود مردم اصلاح گردیده است.

۴- بی آبی و خشکسالی های متوالی - کویرهای در حال گسترش

لازم است از کاستی های طبیعت به این سرزمین کهنسال دگری گردد که شاید علت العلیل همه کمبودها و نابسامانی ها و بیکاری ها و کمبود مواد غذایی و عدم تحمل جمعیت رو به افزایش می باشد و آن هم کم آبی و خشکسالی های متوالی که گاهی چند سال پشت سر هم ادامه می یابد و کویرهای وسیع خشک و بی آب و علف را گسترده تر می سازد. در بعضی نقاط ایران گاه فاصله دو بارندگی به بیش از ۹ ماه از سال می رسد. فاصله سه ماه و شش ماهه در اکثر مناطق طبیعی است، به همین دلیل در مناطق مرکزی و جنوبی بی آبی بیداد می کند. به تأیید متخصصین محیط زیست، کویرهای ایران در حال پیشرفت است. اگر یک یا دو رود پر آب سر تا سر ایران را درمی نوردید و یا از همین مقدار آب موجود با صرفه جویی استفاده بهینه می گردید صرف نظر از تأثیر در تلطیف هوای شهرها به کشت و زرع کمک فراوانی می کرد و امکان داشت که کویرهای



سیل مهاجرت روستاییان به شهرهای کوچک و بزرگ بخصوص تهران

که یکی از عوارض عمده افزایش بی رویه جمعیت است
سبب گردیده جامعه یا جوامع ثابت در شهرها پا نگیرد و فرهنگ مدنیت ریشه دائمی پیدا نکند و مسؤلیت و وجدان اجتماعی در سطح کامل و وسیع شهرها به وجود نیاید

کامل و وسیع شهرها به وجود نیاید. فرد مهاجر به دنبال هویت جدید و برای دستیابی به رفاه اقتصادی و بهزیستی به شهر می آید. در حالی که ماهیت خود را فراموش نکرده است. ماهیتی که از خانواده و ایل و تبار در روستا به ارث رسیده است. کسب هویت جدید مدتی زمان می برد که گاه بسیار طولانی بوده و در یک نسل صورت نمی گیرد. کسب منافع اقتصادی محدودیت نمی پذیرد. ممکن است به هر وسیله متوسل گردد. متأسفانه راه های خلاف و فریبنده سر راه فرد مهاجر کم نیستند و چون به قانون و مدنیت بی اعتنا یا نا آشناست به راحتی روش های نادرستی که ممکن است کسب درآمد بیشتری را به دنبال داشته باشد، می پذیرد. سیل مهاجرت روستاییان که قبل و بعد از انقلاب به شدت فزونی یافته همراه توالد و تناسل نامحدودشان نسبت جمعیت شهرنشینی رانست به مهاجران کاهش داده است. جمعیت ساکن در یک ناحیه به لحاظ کمیت گاه شاید هم بیشتر اوقات در مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ناآرامی ها و بهره برداری از نیروی فیزیکی شان تعیین کننده خواهد بود و فرهنگ به سوغات آورده از روستاهایشان که خشونت، بی صبری و عدم شکمپایی و بی نظمی و

نمایندگان و نظارت بر کار آنان و مسؤولان اجرایی و کوشش برای احقاق حقوق شهروندی و جلوگیری از پایمال شدن حقوق مدنی و انسانی و ... محلی از اعراب نخواهد داشت و هرگز بنیان مستحکمی پیدا نخواهد کرد. بنابراین کسانی که آرزوی تعمیم دموکراسی و انتخابات آزاد را در سر می پروراند باید از سوی دیگر به فکر کاهش فقر و رفع گرسنگی و بیکاری و دیگر مضامینی برآیند که سبب تحقیر و تضعیف شخصیت اجتماعی انسانی می گردد و او را از شناخت انجام مسؤولیت های اجتماعی بازمی دارد. والا دموکراسی در صورت پا گرفتن در چنان اجتماعی و یا چنان ضعف های مخربی هیچگاه بنیاد محکمی نخواهد یافت و به سادگی فرو خواهد ریخت. زیرا هر انسان گرسنه ای ممکن است رأی خود را به حداقل بهایی بفروشد و گروه های خیانتکار مافیایی باندهایی از مزدوران گرسنه و محتاج به وجود آورند و گروه های فشار تشکیل دهند تا به امیال غیر قانونی خود دست یابند. یا فریبکاران اقتدار طلب با وعده رفاه مادی و اقتصادی سبب فریب اکثریت توده های نیازمند گردند و سرانجام قدرت حاکمه را در دست گیرند و دموکراسی نوپا را از میان بردارند.

در کشورهایی که سندیکاهای کاریگری، اتحادیه های صنفی و احزاب سیاسی و انجمن های علمی، فرهنگی، اجتماعی و غیره (نهادهای مدنی) با سابقه و فعالی وجود دارد، روند مخربی که در مورد تضعیف

دموکراسی در بالا ذکر گردید تقریباً غیر ممکن بلکه محال است. چون رسانه های گروهی آزاد بوده بلافاصله گردندگان به روندهای غیر دموکراتیک افشا می گردند و گروه های فشار مردمی آنان را از اعمال غیر قانونی شان باز خواهند داشت.

البته بحث پیرامون پیشرفت دموکراسی در کشورهایی که سال ها پیش این روال سیاسی را آغاز کرده اند زیاد است. آنها همواره در جهت بهبودی آن می کوشند. مثلاً نوعی دموکراسی به نام مشارکتی است که هر چه بیشتر از نظرات شهروندان برای تصمیم گیری های روزمره اقتصادی و سیاسی بهره گیری می شود. در جامعه سوئیس نوعی از دموکراسی مشارکتی وجود دارد که همه موضوع های مبتلا به آنجا را به رأی عمومی می گذارند. شهروندان هم خود را موظف می دانند که در رأی دادن اعم از مثبت یا منفی شرکت کنند. به عنوان اشاره تا همین حد کافی است. منظور بیشتر ذکر موانعی بود که تعمیم دموکراسی در جامعه ما دارد و تا اینجا چند مورد اشاره شد. در ذیل این نوشته موارد دیگری مطرح می گردد.

۵- جامعه در حال گذار یا اجتماعی ناثبات

یکی از نویسندگان محترم در شماره نخست ماهنامه آیین اشاره ای کرده بودند در مورد این که در ایران شهرها هنوز استتالاه ای از روستا هستند. ضمن تأیید این نظریه ضروری می دانم موضوع را از بعد جایه جایی دائمی جمعیت از روستاها به شهرها مورد توجه قرار دهیم. این جایه جایی یا سیل مهاجرت روستاییان به شهرهای کوچک و بزرگ بخصوص تهران که یکی از عوارض عمده افزایش بی رویه جمعیت است، سبب گردیده جامعه یا جوامع ثابت در شهرها پا نگیرد و فرهنگ مدنیت ریشه دائمی پیدا نکند و مسؤولیت و وجدان اجتماعی در سطح

ایران تا حد امکان محدود گردد و در بخش کشاورزی آمار تولید کار آنچنان افزایش یابد که ریشه بیکاری از این سرزمین رخت برمی بست و از لحاظ تولید گندم و برنج و حبوبات به خودکفایی می رسیدیم و حتی نیاز کشورهای همسایه را هم برطرف می کردیم. وقتی کشاورزی افزایش می یافت و انباشت تولید به دست می آمد، صنایع وابسته به آن هم رشد می کرد و تأثیر بسزایی در تولید کار، افزایش درآمد سرانه و افزایش ذخیره ملی را به دنبال داشت. در نتیجه جایی برای فقر و گرسنگی، بیکاری طبقات مختلف شهروندان ایران به وجود نمی آمد. طبقه متوسط رشد فراینده می یافت. کسی به هوس مهاجرت چه در داخل و چه به خارج نمی افتاد. همه ایرانیان برای آبادانی و پیشرفت کشور کوشش می کردند و همراه مسئولان در امور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی میهن خود کوشا بوده و شرایط کاملی را برای توسعه دموکراسی و مردم سالاری به وجود می آوردند.

اگر کشور ما دچار کم آبی و خشکسالی نبود و کشاورزی مان در کلیه مواد استراتژیک به تولید انبوه و انباشت تولید می رسید به طوری که نه تنها مصرف داخلی تأمین می گردید بلکه مازاد آن به کشورهای نیازمند صادر و فروخته می شد، اقتصاد کشور مان از وابستگی به نفت و از صورت تک محصولی به در می آمد و درآمد دولت هم از محل مالیاتی تأمین می گردید که از کسب سود تولید افزوده محصولات کشاورزی به دست می آمد و وابستگی محصولات کشاورزی به دست می آمد و وابستگی

اگر کشور ما دچار کم آبی و خشکسالی نبود و کشاورزی مان در کلیه مواد استراتژیک به تولید انبوه و انباشت تولید می رسید به طوری که نه تنها مصرف داخلی تأمین می گردید بلکه مازاد آن به کشورهای نیازمند صادر و فروخته می شد، اقتصاد کشور مان از وابستگی به نفت و از صورت تک محصولی به در می آمد و درآمد دولت هم از محل مالیاتی تأمین می گردید که از کسب سود تولید افزوده محصولات کشاورزی به دست می آمد و وابستگی اقشار مختلف مردم هم به درآمد دولت و نفت کاهش می یافت یا کاملاً حذف می گردید و روحیه استقلال فردی و آزادی در تمام هموطنان تبلور می یافت

که به صورت دوره ای انتخاب شده اند صورت پذیرد. تا آن جامعه لیبرالیستی که بر اساس رقابت آزاد در کلیه زمینه های اقتصادی، اجتماعی، علمی و صنعتی و فرهنگی موجودیت پیدا می کند بتواند به حیات خود ادامه دهد. رقابت نیروهای مختلف مستلزم وجود نهادهای غیردولتی مدنی است که شامل سندیکاها و احزاب و اتحادیه ها و جبهه های سیاسی و اقتصادی می گردد. وجود نیروهای مختلف اجتماعی مستلزم وجود شرایطی است که فعالیت های اجتماعی اعم از بیان و قلم گرهمایی آزاد باشد و بالاخره آزادی هم باید با آگاهی توأم باشد. آگاهی هم باید عام و فراگیر باشد و گرنه در هر جامعه ای حداقل گروه کوچکی به آن درجه از آگاهی رسیده اند که فریب سخنان گول زنده و منحرف کننده قدرت طلبان را نخورند و یا رأی خود را ارزان نفروشدند و برای آن ارزش فراوان قائل شوند و از حق خود دفاع کنند و به وظایف و قدرت اراده و انتخاب و مسؤلیت های خود در قبال جامعه و هموطنان خود آگاه بوده و عمل کنند. آزادی و آگاهی لازم و ملزوم یکدیگرند. آزادی لازمه آگاهی و آگاهی بدون آزادی امکان ندارد. اصولاً آزادی از آن لحاظ برای انسان ضروری است که بتواند نیروهای بالنده اندیشه خود را تا حدی که توانایی دارد رشد دهد. بالندگی اندیشه هم برای گسترش آگاهی است. حال اگر کسانی یافت شوند و یا جامعه ای نخواهد اندیشه و تفکر خود را به کار اندازد و رشد دهد و به مسؤلیت های خود آشنا گشته و انجام دهد از آزادی چه بهره ای خواهد برد؟ جز آن که افراد سواستفاده گر به جای آنان فکر کنند و آزادی آنان را به بازی بگیرند و از آن سواستفاده نمایند.

جوامع لیبرالیستی در مقابل جوامع ایدئولوژیک قرار دارند که یک یا چند یا همه شرایط فوق را فاقد می باشند و دموکراسی کامل در آنها مفهومی ندارد. چون یک نفر یا گروهی خاص به جای همه جامعه فکر کرده و تصمیم می گیرد و آنها را هدایت می کند.

دموکراسی شورایی

با معیارهایی که بیان آن گذشت روشن می گردد و برقراری شیوه دموکراسی آن چنان که در جوامع لیبرال شایع است در شرایط کنونی در ایران قابل اجرا نمی باشد. نه لیبرالیسم اندیشه ها را می توان دایر کرد و نه موضوعات جنسیتی و اخلاقی لیبرالی قابل اجرا می باشد. به لحاظ خلاقیت های صنعتی و علمی و هنری هم فاصله بسیار زیادی تا به مرحله شکوفایی داریم تا قابل رؤیت در جهان باشد. حتی به لحاظ تولید اندیشه و تفکر ابتکاری و معرفت شناسی در بین روشنفکران گرفتار نقصان هستیم. در حالی که خوانندگان ارجمند آگاهند طی چند قرن اندیشه ها و تجلی های فکری ده ها متفکر و فیلسوف سیاسی و کارشناسان اقتصادی و اجتماعی پشتیبان و تقویت کننده دموکراسی کشورهای غربی بوده و هر گاه قصوری در سیستم دموکراتیک آنجا به وجود آید صدها مقاله و کتاب و مطلب درباره راه های اصلاح یا گریز از آن منتشر می گردد و به وسیله رسانه های ارتباطی به اطلاع عامه مردم علاقه مند می رسد.

به هر حال با وجود این نواقص ما هم باید از جایی آغاز کنیم، نخست نحوه اندیشیدن خلاق و متفکرانه را به همه مردم جامعه خود بازگردانیم، تفکر مسؤولانه را عمومیت بخشیم. سپس ابراز و پرورش این اندیشه ها را فراهم نماییم و سخنان منطقی و علمی خود را به سمع دیگران برسانیم و تاب تحمل شنیدن همه گونه سخنی را در خود بپرورانیم. ساده ترین و بی هزینه ترین وسیله برای گفت و گو و تمرین تساهل و تسامح، تشکیل انجمن ها N.G.O ها و تقویت و گسترش شوراهاست. این

تشکل ها کوچک ترین هسته های نهادهای مدنی می باشند. در کلیه موارد مبتلا به کسانی که در آنها شرکت می کنند بحث و گفت و گو می کنند و راه های درست رفع نابسامانی های محدود خود را پیدا کرده و ارائه می دهند و هر کس در حد توان خود در جهت اجرای آن با مسؤولان همراهی و همکاری می کند. تشکیل انجمن ها و N.G.O ها و شوراهای مردمی را باید از واحدهای کوچک آغاز کرد و حداقل در هر منطقه شهری یک شورای منتخب و چندین انجمن کوچک و بزرگ وابسته به آن باشند و باید نقایص و کاستی های شوراهای شهرها را برطرف کرد و شوراهای گسترش و افزایش داد. هر شهروند باید خود را پیوسته یا وابسته به یکی از این انجمن ها و تشکل های خدماتی و رفاهی یا عضو و وابسته شورای منطقه خود بداند و به هر نحوی که می تواند در حد توان جسمی فکری و مالی اش با آن همکاری کند. راهکار از اینجا آغاز می گردد که مسأله بهره گیری از حق شهروندی با شناخت وظیفه و مسؤلیت اجتماعی در هم آمیخته و در اجرای هر دو مقوله هم برای خود و هم برای دیگران اقدام گردد و در جهت آموزش شهروندان نیز کوشا باشد. اعضای انجمن های مذکور و شوراهای مردمی باید از ذهنیت سیاست بازی و سیاسی کاری خارج شوند و در نظر آورند نابسامانی های بسیار زیاد اجتماعی-اقتصادی، اخلاقی-

باید نقایص و کاستی های شوراهای شهرها را برطرف کرد و شوراهای گسترش و افزایش داد
هر شهروند باید خود را پیوسته یا وابسته به یکی از این انجمن ها و تشکل های خدماتی و رفاهی یا عضو و وابسته شورای منطقه خود بداند و به هر نحوی که می تواند در حد توان جسمی فکری و مالی اش با آن همکاری کند

زیست محیطی، آموزشی، حمل و نقل و ده ها موضوع دیگر در مقابلشان موجود است که رفع هر یک از آنان نیاز به شناخت کارشناسانه و اقدامات مجدانه دارد که در عمل بسیاری از مقولات سیاسی و اجتماعی را هم در برمی گیرد. اصل بر آن قرار گیرد که باید فرهنگ شورایی را تعمیم داد که یک نوع فرهنگ دموکراتیک پیشرفته است و بر اساس تفکر خلاق و بحث و مناظره تحمل کلام و سخنان مخالف و متباین و اولویت دادن به نظر علمی کارشناسان و بالاخره تصمیم درست و قابل اجرا و همکاری عملی و تعاونی دسته جمعی برای حل معضلات قرار دارد. در اینجا پرورش خلاقیت انسان ها مطرح است که باید توسط اندیشمندان و روشنفکران جامعه تشویق و ترغیب و آموزش داده شود. به نظر من اشکالی ندارد که این نحوه آموزش توسط نخبگان و فرهیختگان ایران از عقب افتاده ترین و دورافتاده ترین محلات و مناطق و شهرها و روستاها آغاز گردد. زمان چنین منشی خیلی پیشتر فرا رسیده بود که روشنفکران و متفکران باید بازوها را بالا بزنند و دست بر زانوی خود بگذارند و تئوری های نظری خود را به صورت عملی و حضور در مناطق دورافتاده به آگاهی هموطنان خود برسانند و به طور مستمر آموزش دهند. مسلم است اگر فرهنگ شورایی را گسترش و آموزش دهیم پس از زمانی نه چندان طولانی بهترین جامعه دموکراتیک را به عنوان یک الگو بدیع به جامعه جهانی عرضه خواهیم داشت.